

با اعتصاب و اعتراض خیابانی به پیشواز اول ماه مه برویم

اول ماه مه، روز جهانی کارگر از راه می‌رسد. اول ماه مه قبل از هر چیز روز اعتراض خیابانی طبقه کارگر علیه نظم موجود است. روزی است که کارگران در سراسر جهان با راهپیمایی و برگزاری میتینگ و تظاهرات خیابانی، علیه استثمار و ستم و نابرابری به اعتراض برمی‌خیزند. گردان‌های پرولتری در پنج قاره جهان، با رژه در خیابان‌های شهرهای بزرگ، ضمن طرح خواست‌های خود، با برافراشتن پرچم‌های سرخ کارگری در اول ماه مه، همبستگی بین‌المللی و اراده واحد خود را برای نابودی نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم به نمایش می‌گذارند و زمین زیر پای استثمارگران را به لرزه می‌افکنند.

اول ماه مه در اغلب کشورهای جهان به عنوان روز کارگر، رسماً تعطیل است. در نظام سرمایه‌داری حاکم

در صفحه ۴

یمن ویران، ثمره‌ی دخالت‌های دولت‌های مرتجع منطقه

"روی بام‌ها تکتیراندازها مستقرند و در خیابان‌ها جنگ جریان دارد. کنترل شهر هر روز به دست یک نیروست، جاده‌ها بسته شده‌اند و آمبولانس‌ها مورد هدف قرار می‌گیرند." "در سردخانه‌ها جای کافی برای اجساد وجود ندارد - بسیاری در خیابان رها شده‌اند." این گفته‌های شاهدان عینی از درگیری‌ها در شهر عدن است؛ درگیری‌هایی که تاکنون بیش از ۶۰۰ کشته و ده‌ها هزار آواره بر جای گذاشته است. یکی از طرفین درگیری‌ها، انصارالله (شباب‌المؤمنین) است. انصارالله، گروهی از شیعیان یزیدی یمن هستند که عمدتاً در استان صعده واقع در شمال باختری یمن سکونت دارند. آن‌ها در اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی، جنبش خود را برای "مدارا و صلح" آغاز کردند. در سال ۲۰۰۴، زمانی که حامیان این گروه در مسجدی در پایتخت اعتراض کردند، صالح، رئیس‌جمهور آن زمان یمن، دستور دستگیری برخی از اعضای این گروه را داد. دولت یمن، شیعیان را به تلاش برای برقراری یک حکومت شیعه متهم می‌ساخت و شیعیان، دولت مرکزی را به تبعیض نژادی و سرکوب شیعیان. اولین جنگ میان دولت مرکزی و شیعیان زمانی آغاز شد که صالح نیروهای نظامی را برای دستگیری حسین الحوثی، رهبر گروه به استان صعده فرستاد. الحوثی در دهه شصت شمسی به ایران سفر کرده بود و تحت تأثیر افکار خینی قرار داشت. وی در سال ۲۰۰۴ در درگیری با ارتش یمن کشته شد. از آن پس، شیعیان یمن، نام "حوثی" را برای خود برگزیدند. پس از آن درگیری‌های متعددی میان دولت مرکزی و حوثی‌ها به وقوع

در صفحه ۵

جنایتی که هرگز فراموش نخواهد شد

تاریخ یکصد سال اخیر جامعه ایران، آشکارا نشان داده است که طبقه حاکم بر این کشور، برای حفظ موجودیت خود، راه دیگری جز اعمال دیکتاتوری عربی ندارد و برای سرکوب مخالفین نظم ستمگرانه سرمایه‌داری، استبداد و بی حقوقی از هیچ جنایت و کشتاری فروگذار نیست.

ایران نمونه برجسته کشوری است که در طول این سال‌ها، طبقه حاکم نه یکبار، بلکه مکرر، زندانیان سیاسی را که حتی بر طبق قوانین ارتجاعی پاسدار نظم موجود، به حبس محکوم شدند، به قتل رساند و کشتار کرد. ماجرای که از دوران دیکتاتوری رضاخانی آغاز گردید و جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۷ با کشتار وسیع زندانیان سیاسی آن را به اوج خود رساند.

در صفحه ۶

توافق اجلاس لوزان، نتایج و پیامدها

مذاکرات هسته ای هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی و نمایندگان کشورهای ۱+۵ در اواخر مارس ۲۰۱۵ در پی اجلاس یک هفته ای لوزان سوئیس و تمدید چندباره آن سرانجام روز دوم آوریل، ۱۳ فروردین ۱۳۹۴، به کار خود خاتمه داد. در پایان این اجلاس، طرفین مذاکره با صدور بیانیه ای مشترک ضمن تاکید بر اینکه به "رااهل‌هایی برای رسیدن به برنامه جامع اقدام مشترک" دست یافته اند، با این حال در مقدمه همان بیانیه به صراحت اعلام کردند که: "مجموعه متضمن این راه‌حل‌ها، جنبه حقوقی نداشته و صرفاً راهنمای مفهومی تنظیم و نگارش برنامه جامع اقدام مشترک را فراهم خواهد ساخت." در واقع، دور پایانی مذاکرات هسته ای که طرفین نزاع تا دهم تیرماه جاری برای تدوین برنامه "جامع اقدام مشترک" یا همان "توافق نهایی" باید بدان دست یابند، بر اساس "رااهل‌ها مندرج در بیانیه اجلاس لوزان" و بر پایه مفاد مندرج در این بیانیه طی روزهای آینده شروع و تدوین خواهد شد.

با وجود دستیابی به یک بیانیه مشترک و قرانت همزمان آن توسط محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی و فدریکا موگرینی، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در اجلاس لوزان، تنها با گذشت چند ساعت از آن شادمانی‌های اولیه، به دلیل ابهامات موجود در بیانیه هر یک از طرفین نزاع تفسیرهای متفاوت و بعضاً چالش برانگیزی از مفاد بیانیه را ارائه دادند. تا جاییکه با گذشت دو هفته به نظر می‌رسد دامنه موضع گیری‌های متضاد در مورد بندهایی از مفاد این بیانیه ابعادی وسیعتری نیز یافته است.

در پایان اجلاس و با انتشار بیرونی بیانیه توافق لوزان، بجز اسرائیل، محاقلی از جمهوری خواهان آمریکا، کپهان شریعتمداری، مجموعه "دلواپسان" ایران، تقریباً همه از توافق لوزان ابراز خرسندی کردند. در میان مجموعه هیئت حاکمه ایران از واکنش مثبت، هیجان زده و سریع حسن روحانی که بگذریم، علی لاریجانی رئیس مجلس از جمله نخستین کسانی بود که نسبت به توافق لوزان ابراز شادمانی کرد. او روز دوشنبه ۱۷ فروردین با ذکر اینکه مجلس از حرکت تیم مذاکره کننده حمایت می‌کند، گفت: بیانیه لوزان نشانه خوبی در خصوص حل مسئله هسته ای هست. لاریجانی سپس خطاب به آن بخش از نمایندگان مجلس که شرط پذیرش پروتکل الحاقی مندرج در بیانیه را منوط به تصویب مجلس دانسته اند، گفت: اجرای پروتکل الحاقی به صورت داوطلبانه نیازی به تصویب مجلس ندارد.

در صفحه ۲

یادداشت‌های سیاسی

سهم زنان از آزمون استخدامی دستگاه‌های اجرایی

در صفحه ۱۰

جمهوری اسلامی مسبب اصلی درگیری‌های اخیر در بلوچستان و خوزستان

در صفحه ۸

توافق اجلاس لوزان، نتایج و پیامدها

یک روز پس از موضع گیری رئیس مجلس ارتجاع، محمد علی جعفری، فرمانده سپاه پاسداران در جمع فرماندهان سپاه با تاکید بر اینکه اعضای تیم مذاکره کننده جمهوری اسلامی افرادی "هوشمند و شجاع" هستند، گفت: تیم مذاکره کننده هسته ای تا به امروز توانسته اند از حقوق ملت ایران به شایستگی دفاع کنند.

حسن فیروز آبادی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی نیز با ارسال پیام تبریکی به خامنه ای، ضمن ابراز خرسندی از توافق لوزان، از حسن روحانی و تیم مذاکره کننده هسته ای بویژه محمد جواد ظریف، وزیر خارجه ایران قدردانی کرد. صادق لاریجانی، رئیس قوه قضاییه هم، در ۱۹ فروردین ضمن ابراز رضایت از بیانیه لوزان گفت: باید از روند طی شده حمایت، تقدیر و تشکر کنیم تا تیم مذاکره کننده بتواند در ماه های حساس و سرنوشت ساز پیش رو، مسئله هسته ای را به سرانجام صحیح برساند. علاوه بر اینها، امامان جمعه نیز که جملگی از منصوبین خامنه ای هستند، هر کدام به فراخور موقعیتی که دارند، با ابراز خرسندی از مفاد بیانیه، حمایت خود از تیم مذاکره کننده هسته ای را ابراز کردند.

پس از موضع گیری های مثبت و حمایت گرانه سران سه قوه، امامان جمعه و به طور اخص واکتف فرمانده کل سپاه پاسداران و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، فضای مناسبتری برای خامنه ای باز شد تا در مورد بیانیه لوزان اظهار نظر کند. خامنه ای روز ۲۰ فروردین، ضمن بیان اینکه "نه موافق و نه مخالف توافق لوزان" است و با تاکید بر اینکه، توافق نکردن شرف دارد به توافقی که منافع و عزت ملت از بین برود، گفت: هنوز اتفاقی نیفتاده است و بیانیه فقط یک چرک نويس است، بنابراین چیزی که نه به دار است و نه به بار، تبریک و تهنیت ندارد. خامنه ای در ادامه سخنانش نسبت به تفسیر هیئت حاکمه آمریکا از توافق لوزان مبنی بر اینکه تحریم ها پس از راست آزمایی توسط آژانس بین المللی انرژی اتمی و تایید این آژانس از انجام تعهدات ایران به تدریج صورت خواهد گرفت، گفت: تحریم ها باید در روز توافق لغو شود و اظهارات طرف مقابل در مورد لغو تحریم ها، قابل قبول نیست.

بر بستر چنین اظهارات تایید آمیزی از طرف بالاترین مقامات حکومتی در تایید بیانیه لوزان، دیگر جایی برای مخالفت خانی جدی نسبت به بیانیه لوزان در درون جناح بندی های هیئت حاکمه ایران باقی نماند. لذا، کم کم مخالفت های اولیه کیهان شریعتمداری، گروه دلواپسان، جبهه پایداری و مخالفت خوانی پاره ای از نمایندگان مجلس با اصل بیانیه و توافق لوزان رنگ باخت و در عوض به جای آن، مجادلات بر سر تفسیر های متفاوت روی بندهایی از بیانیه لوزان از جمله چگونگی لغو تحریم ها و میزان ابعاد بازرسی های سرزده میان جمهوری اسلامی و گروه کشورهای ۵+۱ بالا گرفت. مضافاً اینکه

در داخل آمریکا نیز اوباما و هیئت نمایندگی این کشور نیز از طرف کنگره و دیگر محافل جمهوری خواهان نسبت به مفاد بیانیه و توافقات صورت گرفته در اجلاس لوزان با چالش های جدی مواجه شدند. حال با چنین تفسیرها و برداشت های متفاوتی از بیانیه لوزان، سئوالات متعددی وجود دارند که بدون پاسخ گویی به آنها مشکل بتوان چشم انداز روشنی از دستیابی به یک "توافق جامع و نهایی" بدست داد. در این نوشتار سعی ما بر این است تا با طرح سئوالات مرتبط با موضوع و پاسخگویی به آنها دست کم بتوانیم چشم انداز روشنتری نسبت به دور نهایی مذاکرات و همچنین روند دست یابی یا عدم دست یابی به یک توافق جامع هسته ای را در ماه های آینده بدست داده باشیم.

سئوالاتی از قبیل: آیا توافقات صورت گرفته در اجلاس لوزان، زمینه های پایان کشمکش های هسته ای را برای طرفین نزاع به دنبال خواهد داشت؟

با توجه به مفاد بیانیه لوزان و اینکه روند مذاکرات و توافقات صورت گرفته در لوزان سوئیس در میان دو کشور ایران و آمریکا مخالفانی داشته و دارد، آیا این مخالفت ها می تواند روی روند نهایی رسیدن به یک توافق جامع تأثیرگذار باشد؟

آیا توافقات تا کنونی صورت گرفته در اجلاس لوزان می تواند بحران موجود در خاورمیانه را کاهش داده یا متوقف کند؟ اگر با توافق فوق، موضوع بحران هسته ای در ایران به پایان خود نزدیک شده باشد، این توافق چه تأثیری بر زندگی مردم و اوضاع اقتصادی ایران خواهد داشت؟

ممکن است سئوالات دیگری هم وجود داشته باشند که نیازمند پاسخگویی باشند، اما در این نوشتار تلاش ما بر این است دست کم به همین سئوالات پاسخ دهیم.

بر کسی پوشیده نیست که هیئت حاکمه ایران بر بستر یک شرایط ویژه و بحران مالی همه جانبه یعنی خالی شدن خزانه دولت در زیر تحریم های اقتصادی از جمله در بخش های صادرات نفت، پتروشیمی، کشتیرانی، بانک ها، فلزات گران قیمت و بلوکه شدن ده ها میلیارد دلار از سرمایه های مالی نظام در خارج از کشور، اجباراً به پای میز مذاکرات هسته ای رفت. روندی که با پذیرش "توافق اقدام مشترک" در سوم آذر ۱۳۹۲ در ژنو رسمیت یافت و نقطه اوج و نتیجه تاکنونی آن هم، دستیابی به بیانیه مشترک ۱۳ فروردین در پایان اجلاس لوزان بوده است. طی یک سال و نیم گذشته، به رغم تمام فراز و فرودها، کشمکش ها و مخالفت های جناح هایی از درون نظام، مجموعه هیئت حاکمه ایران و به طور اخص شخص خامنه ای تحت لوای "نرمش قهرمانانه" و با هدف لغو تحریم های صورت گرفته به اجبار به مذاکره با قدرت های بزرگ جهانی تن دادند. نه تنها به مذاکره تن دادند، بلکه در این مسیر در مقابل خواست های اصلی کشورهای ۵+۱ مجبور شدند گام به گام تن به کرنش و عقب نشینی های اساسی هم بدهند.

به دنبال توافق ژنو در سوم آذر ۱۳۹۲ و پس از آن طی یک سال و نیم مذاکره که سرانجام به صدور یک بیانیه مشترک در اجلاس لوزان منتهی شده است، به رغم اینکه جمهوری اسلامی از بسیاری از خطوط قرمز خود عقب نشینی

کرده است(۱)، اما با وجود این هنوز هیئت حاکمه ایران برای رسیدن به توافق نهایی با دو چالش بزرگ مواجه است. چالش نخست، موضوع لغو تحریم هاست که جمهوری اسلامی دست کم تا این لحظه روی لغو همه جانبه تحریم ها، آنهم دقیقاً از روز توافق و همراه با امضاء توافق نهایی تاکید دارد. در حالی که کشورهای ۵+۱ متفق القول روی لغو تدریجی تحریم ها، آنهم پس از انجام راست آزمایی های آژانس بین المللی و تایید این مرکز از انجام تعهدات جمهوری اسلامی، پافشاری اکید دارند.

دومین چالش، اجرای پروتکل الحاقی است که جمهوری اسلامی تفسیرش از پذیرش آن فقط بازرسی های سرزده در سایت های هسته ای رژیم است، در حالیکه آمریکا و دیگر کشورهای ۵+۱ به صراحت اعلام کرده اند، هر مکانی را که آژانس بین المللی نسبت به پیشبرد سلاح اتمی و کارکرد آن مشکوک باشد، طبق پروتکل الحاقی می تواند و باید هم بتواند از آن مکان بازدید کند. تردیدی نیست که این برداشت و تفسیر آژانس بین المللی و کشورهای ۵+۱ علاوه بر بازرسی های سرزده از سایت های اتمی جمهوری اسلامی، شامل هر مکان نظامی که مشکوک به ساخت موشک های بالستیک با ظرفیت حمل کلاهک هسته ای باشد نیز خواهد بود.

به رغم حمایت همه جانبه بالاترین مقامات سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی از بیانیه و ابراز خرسندی آنها از توافقات صورت گرفته در اجلاس لوزان، اما موضع گیری صریح خامنه ای و روحانی مبنی بر اینکه: "اگر در همان روز اول اجرای توافقنامه با قدرت های بزرگ، تحریم ها به طور کامل برداشته نشوند، ما هیچ توافقی را امضاء نخواهیم کرد"، و باز با توجه به تاکید خامنه ای مبنی بر اینکه: "مسئولین نظامی کشور به هیچ وجه مأنون نیستند که به بهانه نظارت، بیگانگان را به حریم امنیتی کشور راه دهند یا توسعه دفاعی کشور را متوقف کنند"، طبیعتاً دو موضوع نحوه لغو تحریم ها و چگونگی اجرای پروتکل الحاقی، دست کم تا این لحظه مهمترین چالش و مانع احتمالی در مسیر رسیدن به توافق جامع در ماه های آینده خواهد بود.

اما، بر اساس اظهار نظرها و مجموعه واقعیت های موجود، بعید به نظر می رسد که کشورهای ۵+۱ روی این دو محور کوتاه بیایند. بنابر این تا این لحظه توپ در زمین جمهوری اسلامی است و طبیعتاً، این هیئت حاکمه ایران و در راس آن شخص خامنه ای است که باید در باره شکست یا رسیدن به توافق نهایی مذاکرات تصمیم بگیرند. پوشیده نیست شرایط ویژه ای که جمهوری اسلامی را در سوم آذر ۱۳۹۲ به پذیرش "توافق اقدام مشترک" واداشت، نه تنها به قوت خود باقی اند، بلکه تنگناهای رژیم در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم اینک بسیار ژرف تر و بحرانی تر از آن دوران نیز هستند. لذا، با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جمهوری اسلامی آنچه محتمل تر و عینی تر به نظر می آید این است که، رژیم در روند منطقی همان "نرمش قهرمانانه" برای ادامه بقا و ماندگاری خود، نهایتاً با کمی چانه زنی جهت تعدیل و گرفتن زهر دو چالش پیش رو، در نهایت برای ختم بحران هسته ای به شرایط طرف مقابل گردن خواهد نهاد. مگر اینکه طی دو ماه و نیم باقیمانده اتفاق خارق

توافق اجلاس لوزان، نتایج و پیامدها

العاده ای رخ دهد که شرایط دست یابی به توافق نهایی را دگرگون سازد.

با پاسخ به پرسش اول، طبیعتاً پاسخ به سؤال بعدی، یعنی مفاد توافقات لوزان در میان دو کشور ایران و آمریکا مخالفانی داشته و دارد، آیا این مخالفت ها می تواند روی روند آتی و نهایی رسیدن به یک توافق جامع تاثیرگذار باشد یا نه؟ تا حدودی روشنتر خواهد بود. همان طور که در مقدمه این نوشتار بدان اشاره شد، با اعلام بی طرفی خامنه ای، تایید صریح سران سه قوه و امامان جمعه از مفاد بیانیه لوزان و به طور اخص حمایت بی چون و چرای فرمانده سپاه پاسداران و رئیس ستاد کل نیروهای مشترک جمهوری اسلامی از توافقات فوق، فضا برای مخالفین و منتقدین بیانیه لوزان از جمله کیهان شریعتمداری، دلواپسان، جبهه پایداری و نمایندگان منتسب به این جبهه دست کم طی ماه های آینده تا حدودی بسته شده است. لذا، به نظر می رسد تیم مذاکره کننده رژیم در سه ماه آینده با مشکلات جدی از طرف منتقدان داخلی مواجهه نباشد. وظیفه هیئت نمایندگی ایران در مواجهه به منتقدان بیانیه در ماه های پیش رو طبق توصیه خامنه ای صرفاً در حد "توجیه کردن" مخالفان و منتقدان بیانیه خواهد بود. اما، آیا این بدان معناست که منتقدان مذاکرات هسته ای و مخالفان بیانیه لوزان برای همیشه ساکت شده و دیگر دولت روحانی به چالش نخواهند گرفت؟ مسلم است که هرگز چنین نخواهد بود. از آنجایی که خاتمه بحران هسته ای به لحاظ سیاسی موقعیت کابینه روحانی و طیف طرفداران رفسنجانی را در موقعیت برتری نسبت به گذشته قرار خواهد داد، کشمکش های جناح های درونی هیئت حاکمه ایران به ویژه واکنش منتقدین مذاکرات هسته ای در عرصه های دیگر و با شدت بیشتر سر باز خواهد کرد.

اما، موضوع توافق لوزان و کشمکش های موجود روی بندهای مفاد این بیانیه در درون هیئت حاکمه آمریکا می تواند تا حدودی متفاوت از جمهوری اسلامی باشد. همانطور که بارها اعلام کرده ایم استراتژی کل هیئت حاکمه آمریکا روی تغییر سیاست خارجی جمهوری اسلامی استوار است. اما، در مسیر دست یابی به این استراتژی ممکن است سیاست اوپاما و به طریق اولی سیاست دمکرات ها با سیاست جمهوری خواهان تا حدودی متفاوت باشد. کشمکش و اختلافی که هم اکنون میان اوپاما و کنگره آمریکا وجود دارد در واقع، کشمکش بر سر نحوه مقابله با جمهوری اسلامی در امر بحران هسته ای است. به رغم اینکه جمهوری خواهان با هرگونه فعالیت هسته ای جمهوری اسلامی مخالف اند و سیاست شان مبتنی بر توقف کامل چرخش سانترفیوژها و غنی سازی هسته ای به هر میزان توسط جمهوری اسلامی ست، با وجود این به نظر نمی رسد که در مقطع کنونی بخواهند موانع جدی بر سر راه اجرای مفاد توافق نامه لوزان ایجاد کنند. از آنجایی که مفاد بیانیه لوزان "جنبه حقوقی نداشته و صرفاً راهنمای مفهومی

تنظیم و نگارش برنامه جامع اقدام مشترک را فراهم خواهد ساخت"، از این رو، مخالفان توافق لوزان در آمریکا با استناد و تاکید بر همین بند از مقدمه بیانیه طی ماه های پیش رو، بر اجرای سفت و سخت بندهایی از بیانیه لوزان از جمله بندهای مربوط به چگونگی لغو تحریم ها و ابعاد بازرسی های سرزده اعمال فشار خواهند کرد. موضعی که تا حدودی می تواند تأمین کننده نظر نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل هم باشد. چرا که نتانیاهو نیز بعد از توافقات لوزان تاکید کرد که در ماه های آینده همه کوشش و تلاش خود را در مسیر رایزنی برای تقویت بندهای این بیانیه متمرکز خواهد کرد. تفسیرهای متفاوت و چالش برانگیز اوپاما، جان کری و سخنگویان کاخ سفید با مقامات جمهوری اسلامی در واکنش به دو بند مورد نظر بیانیه لوزان، همگی بیانگر همین نکته است که اوپاما و کابینه او حساسیت نمایندگان کنگره آمریکا در مورد لغو تحریم ها و نحوه اجرای پروتکل الحاقی را تا حدودی مد نظر داشته و دارند.

فراتر از موضوعات فوق، اینکه آیا توافق صورت گرفته در اجلاس لوزان تا همین جا می تواند بحران موجود در خاورمیانه را کاهش یا متوقف کند؟ سؤال دیگری است که تاکنون واکنش های مختلفی را برانگیخته است. اگر بپذیریم که بحران کنونی خاورمیانه ریشه در بحران نظام سرمایه داری دارد و فی نفسه فراتر از مناقشات هسته ای میان ایران و قدرت های بزرگ جهانی است، آنگاه شفاف تر می توان به تاثیرات توافق اجلاس لوزان در کاهش یا توقف بحران موجود نظر داد. اینکه جمهوری اسلامی یک پای ثابت ایجاد بحران در خاورمیانه است، کم ترین تردیدی در آن نیست و دقیقاً از همین روست که سیاست اتحادیه اروپا و به طور اخص استراتژی هیئت حاکمه آمریکا نه فقط در رسیدن به توافقات هسته ای، بلکه فراتر از آن روی تغییر سیاست خارجی جمهوری اسلامی متمرکز است. به رغم اینکه در تمام سال های گذشته اجرای این استراتژی آمریکا همواره از کانال برخورد به موضوع هسته ای جمهوری اسلامی و حل بحران فوق سازماندهی شده است، اما بعید به نظر می آید که در مقطع کنونی توافق لوزان بتواند تاثیری در کاهش بحران خاورمیانه داشته باشد. لذا، تا زمانی که تغییرات اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی در عمل و نه در حرف صورت نگرفته باشد، نه تنها امیدی بر توقف و یا کاهش بحران خاورمیانه آنهم در کوتاه مدت متصور نیست، بلکه بسیار محتمل هست که طی ماه های آینده به دلیل عقب نشینی هیئت حاکمه ایران در بحران اتمی، این رژیم برای تقویت روحیه شکست خورده نیروهای خود و نیز جهت سرپوش گذاشتن بر عقب نشینی های تاکنونی خود در رسیدن به توافق هسته ای، به مذاکرات خود در بحران خاورمیانه ابعاد وسیعتری بدهد.

در هر صورت توهمات ایجاد شده در پی توافق لوزان، صرفاً در محدوده توهم پراکنی در حل بحران خاورمیانه متوقف نشده، بلکه دامنه توهمات فوق به عرصه های دیگری نیز کشیده شده است. از جمله عرصه هایی که طی یک سال و نیم گذشته و به طور اخص در هفته های اخیر از طرف هیئت دولت و طرفداران آن شدیداً تبلیغ

و ترویج می شود، ایجاد توهم در میان توده های مردم ایران است که گویا با حل مناقشه هسته ای، تغییرات اساسی در زندگی مردم ایجاد خواهد شد. اینکه با توافق لوزان، آیا بحران هسته ای در ایران حل شده؟ و اگر حل شده، این توافق چه تاثیری بر زندگی مردم و اوضاع اقتصادی ایران خواهد داشت؟ سئوالات دیگری هستند که باید به آنها پاسخ داده شود. واقعیت این است که تا این مرحله و در پی دستیابی به توافق لوزان، هنوز چیزی "نه به دار است و نه به بار" و کل مفاد بیانیه در حد یک "چرک نویس" صرفاً "راهنمای مفهومی تنظیم و نگارش برنامه جامع اقدام مشترک" در ماه های پیش رو است. برای روشنتر شدن موضوع اصل را بر این می گذاریم که تا سه ماه دیگر طرفین نزاع به امضاء یک توافق جامع و نهایی دست یابند، خوب در این صورت هیئت دولت از قیل این توافق چه گلی بر سر توده های مردم ایران خواهد زد؟ آیا در وضعیت معیشتی مردم و میزان دریافتی دستمزد کارگران تغییراتی رخ خواهد داد؟ و آیا اقتصاد ایران از بحران رکود-تورمی موجود خارج خواهد شد؟

اولاً با دست یابی به توافق نهایی، هیچ چشم اندازی لافال در کوتاه مدت برای لغو کامل تحریم ها متصور نیست. دوماً، در پی لغو تدریجی تحریم ها و با توجه به ورشکستگی کامل دولت، فساد مالی حاکم بر هیئت حاکمه ایران، دست کم سال ها وقت لازم است تا دولت خزانه خالی خود را پر کند و اگر چیزی هم باقی ماند، صرف نهادهای نظامی، پلیسی، معارف اسلامی و دل و دزدی های دیگر خواهد شد. مگر طی دهه های گذشته و به طور اخص در دوره هشت ساله ریاست جمهوری احمدی نژاد که حدود ۶۰۰ میلیارد دلار پول ناقابل به خزانه رژیم واریز شد، چیزی نصیب کارگران و توده های مردم ایران شد، که این بار کسانی این چنین به توهم گرفتار شده اند، که گویا با ختم بحران هسته ای، تحولی نیز در زندگی معیشتی توده های مردم ایران صورت خواهد گرفت. علاوه بر این آیا بحران رکود-تورمی حاکم بر سیستم سرمایه دار ایران طی سه سال گذشته و با شروع تحریم ها، شکل گرفته است که حالا انتظار داشته باشیم با لغو تحریم ها و واریز شدن دلارهای بلوکه شده به خزانه دولت، به یکباره اقتصاد بیمار و ورشکسته ایران به یک اقتصاد سالم، پویا و رشد یابنده باز گردد. نتیجه اینکه مناقشه بحران هسته ای ایران با قدرت های بزرگ جهانی به هر شکلی که حل شود، می تواند برای کابینه روحانی گشایشی داشته باشد اما، از این گشایش چیزی نصیب کارگران و توده های مردم ایران نخواهد شد. وضعیت معیشتی مردم ایران بعد از این نیز بر همان پاشنه ای خواهد چرخید که تا کنون چرخیده است.

(۱)- علیرضا زاکانی نماینده مجلس شورای اسلامی که یکی از منتقدین شناخته شده مذاکرات هسته ای و بیانیه لوزان است، با امضاء متخصص پزشکی هسته ای در یادداشت مبسوطی که در اختیار خبرگزاری تسنیم قرار داده، با تحلیل از مفاد بیانیه لوزان، تیم مذاکره کننده هسته ای جمهوری اسلامی را دست کم در ۱۲ محور به عبور از خط قرمز نظام متهم کرده است.

با اعتصاب و اعتراض خیابانی به پیشواز اول ماه مه برویم

بر ایران اما روز اول ماه مه به عنوان یک روز تعطیل رسمی به رسمیت شناخته نشده است. رژیم سیاسی پاسدار منافع سرمایه در این جا، نه فقط هر تحرکی را که از آن بوی مخالفت با مناسبات سرمایه‌داری به مشام برسد به شدت سرکوب نموده است، بلکه حتی تجمعات کارگری با خواست‌های صنفی و راهپیمایی به مناسبت روز جهانی کارگر را نیز ممنوع ساخته است.

بهرغم این موضوع اما طبقه کارگر ایران نیز هر ساله با شور و شوق فراوان به استقبال روز جهانی کارگر شتافته است و در اوضاع و شرایط مختلف، مبارزات و اقدامات معینی را بدین مناسبت سازمان داده و مراسم‌هایی را نیز در اشکال گوناگون و متنوع برگزار نموده است. با وجود تنوع اشکال مبارزه و برگزاری مراسم اول ماه مه، مانند راهپیمایی، تظاهرات، اعتراض خیابانی، دست کشیدن از کار و اعتصاب، گلگشت‌های کارگری، برگزاری مراسم‌های کارگری در سالن‌ها، تجمع در داخل شهرها و پارک‌ها، صعود به قله کوه‌ها، پخش گل و شیرینی در اماکن کارگری، برگزاری مراسم در بیرون شهرها و دامن طبیعت و حتی در داخل زندان‌ها، اما در هر حال طبقه کارگر ایران هر سال در اول ماه مه، همراه با طرح مهم‌ترین مطالبات سیاسی و اقتصادی، بر اتحاد خود با هم‌زمان و هم‌طبقه‌ای‌هایش در سرتاسر جهان و مبارزه برای برچیدن نظام سرمایه‌داری تأکید ورزیده است. امسال نیز به‌رغم تشدید بیش‌ازپیش فشارهای سیاسی و اقتصادی که جناح راست و بی‌رحم‌تر و هارتر بورژوازی حاکم، بر کرده طبقه کارگر تحمیل نموده است، کارگران ایران با آغوشی باز به استقبال اول ماه مه، روز جهانی کارگر می‌روند. تردیدی در این مساله وجود ندارد که ارتجاع حاکم، با توسل به انواع ترفندها و اقدامات سرکوب‌گرانه‌ای چون تهدیدات تلفنی و حضوری، احضار و بازداشت و ارباب کارگران پیشرو و فعالان کارگری، تمام سعی خود را به کار خواهد بست تا از برگزاری مراسم‌های اول ماه مه ممانعت به عمل آورد. اما طبقه کارگر ایران و کارگران پیشرو که در بدترین و خفقان‌آمیزترین شرایط، با ابتکار عمل‌های جالب خود، در اشکال و شیوه‌های متنوعی این روز را گرامی داشته‌اند، امسال نیز با استفاده از تجارب سال‌های گذشته است که به پیشواز اول ماه مه می‌روند.

پوشیده نیست که بخش‌های پیشروتر و متشکل‌تر کارگران، نقش و وظیفه مهمی در برگزاری مراسم‌های مستقل اول ماه مه و سازماندهی این مراسم‌ها دارند. اول ماه مه چنان‌که گفتیم روز اعتراض خیابانی‌ست. بنابراین هر جا چنین موقعیتی ولو به طور نسبی بتواند وجود داشته باشد، باید از این شیوه استفاده کرد و اعتراضات خیابانی را سازمان داد. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه که

از اعتبار و پایگاه توده‌ای در میان کارگران این شرکت برخوردار است و تاکنون از شیوه‌ها و ابتکارات بکر و جالبی برای برگزاری مراسم اول ماه مه استفاده کرده است، می‌تواند نقش مهمی در مراسم‌های مستقل اول ماه مه ایفا کند. این موضوع از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است که کارگران متشکل در این سندیکا، پیش‌قدم شوند و با صدور فراخوان تجمع و برگزاری مراسم اول ماه مه، ابتکار عمل را بدست گیرند. سندیکای کارگران شرکت واحد از این اتوریته و اعتبار در بین دیگر تشکلهای و در جنبش کارگری برخوردار هست که چنین نقشی را ایفا کند. اول ماه مه روز کارگر و متعلق به تمام کارگران است و باید تلاش نمود تعداد هرچه بیشتری از کارگران را به اعتراضات و مراسم‌های ویژه اول ماه مه کشاند. سندیکای کارگران شرکت واحد که در سال‌های گذشته، منجمده در دوسال اخیر مراسم‌های ویژه‌ای را در پایانه‌های اتوبوس‌رانی تهران با موفقیت برگزار نمود و همچنین چندین تجمع اعتراضی در برابر نهادهای حکومتی را سازمان داد، می‌تواند نقش موثری در بسیج کارگران این شرکت و دیگر کارگران داشته باشد. بدیهی‌ست که در صدور چنین فراخوانی اگر که سندیکای کارگران نی‌شکر هفت‌تپه نیز با سندیکای کارگران شرکت واحد همراه باشد، این اقدام مشترک و اتحاد عمل بین دو تشکل معتبر کارگری که هردو از محبوبیت و از پایگاه توده‌ای نسبی برخوردار هستند، نه فقط از جهت بسیج نیروی کارگری بیشتر، تأثیرات بهتری خواهد داشت، بلکه همچنین از جهت جلب و جذب سایر تشکلهای و فعالان کارگری به این اتحاد عمل و سازمان‌یابی یک اتحاد عمل بزرگتر نیز تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت.

اما نقش سندیکای نی‌شکر هفت‌تپه در رابطه با برگزاری مراسم اول ماه مه تنها به همراهی با سندیکای کارگران شرکت واحد خلاصه نمی‌شود. این سندیکا از آغاز اعلام موجودیت‌اش در آبان ۸۷، مورد اعتماد عمیق توده کارگران این شرکت بوده و از نفوذ و محبوبیت چشمگیری در میان آنان برخوردار بوده است. به‌رغم سرکوب‌های خشن و بازداشت و زندان و اخراج رهبران سندیکا که تضعیف و محدودیت دامنه فعالیت آن را در پی داشته، اما همچنان سرپا ایستاده است و نه فقط در میان کارگران نی‌شکر هفت‌تپه، بلکه در سطح کل جنبش کارگری نیز از نفوذ و اعتبار قابل توجهی برخوردار است. فعالان این سندیکا و دیگر کارگران پیشرو نی‌شکر هفت‌تپه که ده‌ها اعتراض، راهپیمایی، تظاهرات و اعتصاب بزرگ را که گاه تا ۵۰ روز ادامه داشت، با موفقیت سازماندهی نموده‌اند، هنوز هم قادر به بسیج توده کارگران این شرکت هستند و می‌توانند سازمانده اعتراض و اعتصاب در اول ماه مه باشند.

سرمایه‌داران و دولت آن‌ها حتی در روز اول ماه مه، کارگران را وامی‌دارند برایشان کار کنند، ارزش اضافی بیافرینند و بر سرمایه آن‌ها بیافزایند. طبقه حاکم باکشاندن کارگر به محل کار، اجبار کارگر به کار در روز اول ماه مه و میخکوب کردن وی در پای ماشین تولید، در همان حال که یک روز اضافه دیگر هم از کارگر کار می‌کشد و او را استثمار می‌کند و بر سود و سرمایه خویش می‌افزاید، در عین حال مانع آن می‌شود که کارگر در این روز، راهی خیابان و اعتراض خیابانی شود. طبقه کارگر می‌تواند و باید این تاکتیک طبقه سرمایه‌دار را که در آن واحد، فایده دوگانه از آن می‌برد، به مقابله برخیزد و آن را خنثا نماید. شرکت کنند و صنعت نی‌شکر هفت‌تپه، یکی از واحدهای‌ست که سندیکای آن می‌تواند پیش‌قدم خنثاسازی این تاکتیک شود. به دو طریق می‌توان با این تاکتیک به مقابله برخاست و آن را خنثا کرد. یا از این طریق که سندیکای نی‌شکر هفت‌تپه و کارگران پیشرو، برای امتناع کارگران از رفتن به سر کار در روز اول ماه مه (مستقل از آن‌که با کدام روز هفته مصادف است) برنامه‌ریزی و آن را به مرحله اجرا در آورند. آن‌گاه کارگران می‌توانند، فرضا وارد خیابان شوند و یا بسته به شرایط، مراسم مستقل و مناسبی به مناسبت روز اول ماه مه برگزار نمایند. یا اگر که به هر دلیلی، امکان سازماندهی و اجرای چنین اقدامی وجود نداشته باشد، می‌توان با حضور در سر کار، اما دست‌کشیدن از کار، ضرورت تعطیلی اول ماه مه را به کارفرما و دولت حامی وی یادآوری کرد. کارگران می‌توانند راس ساعت معینی ماشین‌ها را خاموش کنند، در محوطه کارخانه دست به راهپیمایی بزنند یا در محل مناسبی تجمع کنند و خواست‌های خویش را مطرح سازند، آن‌گاه مراسم ویژه‌ای را که از قبل برای اول ماه مه تدارک دیده‌اند، برگزار نمایند. اگر که کارفرما و دولت حامی وی مانع ورود ما به خیابان و اعتراض خیابانی می‌شود، از این طریق است که ما می‌توانیم اعتراض را از خیابان به کارخانه ببریم.

عین همین شیوه در واحدهای بزرگی چون ایران خودرو نیز می‌تواند اجرا شود. کارگران آگاه و پیشرو ایران خودرو در سلسله اعتصابات خود از جمله سازماندهی چند اعتصاب در سال ۹۳ نشان دادند که توانایی عملی ساختن چنین اقدامی را دارند. ایران خودرو که حتی روزهای جمعه، کاردرآن اجباری‌ست، با اعتصاب و خواباندن چرخ‌های تولید، می‌تواند به استقبال اول ماه مه برود. در سایر خودروسازی‌ها، پتروشیمی‌ها، معدن سنگ‌آهن بافق، چادرملو، نوب‌آهن، فولاد و در هر کارخانه و واحد دیگری که کارفرما، کارگر را به کار در روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) وا می‌دارد، کارگران پیشرو و

یمن ویران، ثمره دخالت‌های دولت‌های مرتجع منطقه

پیوست. در آخرین جنگ، دامنه درگیری به خاک عربستان هم کشیده شد و سرانجام در فوریه ۲۰۱۰ و اعلام تمایل دو طرف برای مذاکره، آتش‌بس برقرار شد.

طی بهار عربی در یمن، حوثی‌ها در اعتراضات علیه علی عبدالله صالح شرکت فعالی داشتند. پس از سرنگونی صالح، در یک "انتخابات یک نفره"، "عبدربه منصور هادی" به ریاست جمهوری یمن رسید تا مرحله انتقالی قدرت را اداره کند. در سال ۲۰۱۲، حوثی‌ها مدرسه‌ای مذهبی واقع در صنعا را که تحت کنترل سلفی‌ها قرار داشت، تصرف کردند. به گفته‌ی آنان این مدرسه از میان جنگجویان خارجی سربازگیری می‌کرده، اما سلفی‌ها ادعا می‌کردند حوثی‌ها می‌خواهند قدرت خود را در استان صعده تقویت کنند. صدها نفر در درگیری‌ها کشته شدند و سرانجام سلفی‌ها موافقت کردند از این استان بروند.

در ژانویه ۲۰۱۵ تنش‌ها میان دولت مرکزی و حوثی‌ها مجدداً اوج گرفت. علت آن انتشار پیش نویس قانون اساسی جدید بود. طبق این پیش‌نویس کشور به ۶ منطقه تقسیم می‌شد. امری که حوثی‌ها با آن مخالف بودند و در "کنفرانس گفتگوی ملی" نیز مخالفت خود را اعلام کرده بودند. به نظر آنان این طرح به تضعیف آنان منجر خواهد شد، در نتیجه در فوریه ۲۰۱۵ به کاخ ریاست جمهوری حمله کرده و رئیس جمهور را تحت حصر خانگی قرار دادند. هادی ۲۱ فوریه به عدن گریخت و خود را رئیس جمهور قانونی کشور اعلام کرد و در ماه مارس سپس به عربستان گریخت. در ۲۶ مارس ۹ کشور عربی به رهبری عربستان حمله هوایی خود به شورشیان حوثی را برای سر کار آوردن مجدد هادی آغاز کردند. آمریکا نیز از این ائتلاف پشتیبانی می‌کند. در مارس ۲۰۱۲ یک مقام نظامی ایالات متحده مدعی شد که سپاه قدس، مقادیر زیادی اسلحه به شورشیان حوثی رسانده است. در ژانویه ۲۰۱۳ یک محموله سلاح در یک کشتی توقیف شد که گفته شد از ایران صادر شده‌اند.

جان کری، وزیر امور خارجه آمریکا در مصاحبه‌ای در ۹ آوریل گفت: "ایران باید بداند که ایالات متحده در حالی که منطقه بی‌ثبات می‌شود... کنار نمی‌ایستد... و در عین حال می‌توانیم در برابر مداخلاتی نامناسب یا مخالف قوانین بین‌المللی یا در تضاد با ثبات و منافع منطقه و دوستانمان بایستیم."

در روزی که این مصاحبه پخش شد، ایران اعلام کرد: "سی و چهارمین ناوگروه اطلاعاتی عملیاتی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران شامل ناو لجستیک بوشهر و ناوشکن البرز به‌منظور تأمین خطوط مواصلاتی کشتیرانی ایران و حراست از منافع جمهوری اسلامی در آب‌های آزاد عازم مأموریت برون‌مرزی در منطقه خلیج عدن و تنگه باب‌المندب شد." گرچه به ادعای حبیب‌الله سیاری، فرمانده نیروی دریایی ارتش ایران، اعزام این ناوها بخشی از برنامه مبارزه با دزدان دریایی برای "محافظت از راه‌های دریایی برای کشتی‌های منطقه" است. حوثی‌ها و نیروهای هوادار رئیس جمهور سابق

یمن، صالح، اکنون وارد یک ائتلاف شده‌اند و مشترکاً علیه نیروهای وفادار به هادی می‌جنگند. حوثی‌ها حزب اصلاح (یک حزب سنی طرفدار عربستان) را به تحریک مردم علیه آنان متهم می‌کنند و هادی و سایر مخالفان، ایران را به حمایت و تسلیح حوثی‌ها. اما این تنها نیروهای درگیر در یمن نیستند. علاوه بر این نیروها، بخشی از یمن به تصرف القاعده درآمده است. در بخشی دیگر از آن نیروهای داعش در حال رشد و گسترش هستند. گذشته از آن اختلاف و درگیری بین ساکنین شمال و جنوب یمن همچنان ادامه دارد.

یمن شمالی و جنوبی در سال ۱۹۹۰ در پی یک رفراendum متحد شدند. جنوب یمن یکی از منابع ثروت کشور است. حدود ۸۰ درصد از نفت کشور در جنوب تولید می‌شود، صنعت ماهیگیری و پالایش نفت بندر عدن از فعالیت‌های عمده اقتصادی کشور است و یک پنجم جمعیت کشور در این منطقه ساکن هستند. اما تنها ۴ سال بعد از اتحاد، نارضایتی در میان ساکنین یمن جنوبی چنان شدت گرفت که به جنگ علیه دولت مرکزی برخاستند. گرچه این جنگ با پیروزی یمن شمالی به پایان رسید، اما استمرار فقر، بیکاری، تبعیض میان شمال و جنوب و عدم مشارکت آنان در عرصه سیاسی، همچنان بر نارضایتی آنان افزود. طی "بهار عربی" ساکنان شمال و جنوب یمن، مشترکاً علیه صالح مبارزه کردند، اما پس از رفتن صالح نیز بهبودی در وضعیت اهالی جنوب یمن به وجود نیامد. در نتیجه با خواست جدایی به مقابله با دولت مرکزی رفتند و اکنون نیز درگیر مبارزه با حوثی‌هایی هستند که می‌کوشند نفوذ خود را در جنوب گسترش دهند.

شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظر دارد روز سه‌شنبه ۱۴ آوریل قطعنامه ممنوعیت ارسال سلاح به شورشیان حوثی و پشتیبانان اصلی آن، رئیس‌جمهور سابق یمن، علی عبدالله صالح و پسرش، را به رأی بگذارد. طبق قطعنامه‌ی پیشنهادی اردن اموال رهبر حوثی‌ها، عبدالملک حوثی و پسر بزرگ علی عبدالله صالح بایستی توقیف و ممنوع‌السفر گردند. این قطعنامه از شورشیان یمن می‌خواهد که "فوری و بدون قید و شرط" به تمام اعمال خشونت‌آمیز خود پایان دهند و از صنعا، پایتخت یمن، و سایر نواحی که از سپتامبر ۲۰۱۴ در تصرف گرفته‌اند، عقب نشینی کنند. در مقابل، روسیه اصرار دارد این ممنوعیت شامل تمام طرفین درگیری شود.

به رغم سرنوشت این قطعنامه، عربستان سعودی و همپیمانانش می‌دانند که تنها حملات هوایی نمی‌تواند حوثی‌ها را عقب براند، از این رو، تهدید به پیاده کردن نیروی نظامی در یمن کرده‌اند، اما می‌دانند که این اقدام می‌تواند بر وخامت اوضاع بیفزاید و به علت کوهستانی بودن بسیاری از مناطق یمن، به یک جنگ درازمدت منجر شود. بر همین اساس، برای یافتن راه حل دیپلماتیک، روز یکشنبه گذشته، با موافقت عربستان، خالد بحاح، به عنوان جانشین رئیس جمهور انتخاب شد. بحاح، میان گروه‌های

مختلف یمن، از جمله حوثی‌ها و عبدالله صالح، محبوب‌تر از هادی است. دولت عربستان توانسته است حمایت نظامی یا سیاسی شماری از کشورهای منطقه از جمله اکثر اعضای شورای همکاری خلیج فارس و همچنین مصر، اردن، مراکش، ترکیه، پاکستان و افغانستان و چند کشور دیگر را به دست آورد.

با وجودی که در دی ماه سال گذشته علی سعیدی، نماینده خمینی، اعلام کرده بود: "مرزهای جمهوری اسلامی از شلمچه تا مهران و خلیج فارس به دورترین نقاط خاورمیانه انتقال پیدا کرده است. امروز عمق استراتژیک جمهوری اسلامی سواحل مدیترانه، تنگه باب‌المندب و غرب آسیاست." اما سران جمهوری اسلامی نیز به شیوه خود به دنبال راه حل دیپلماتیک می‌گردند.

محمد جواد ظریف، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در سفر دو روزه خود به قزاقستان مدعی شد: "من این امتیاز را داشتم که در کنفرانس بن شرکت کنم، جایی که حکومت افغانستان تشکیل شد. در واقع ما این کار را نکردیم، خود افغان‌ها کردند... همین کار را می‌توانیم در یمن هم انجام دهیم." کنفرانس بن، در سال ۲۰۰۱ برای بازسازی افغانستان پس از سرنگونی طالبان بر اثر حمله آمریکا و همپیمانانش برگزار شد. ظریف پروسه مشابهی را برای یمن پیشنهاد می‌کند که از نظر سعودی‌ها گسترش نفوذ ایران در شبه جزیره عربستان خواهد بود.

اگر تاکنون، بی‌ثباتی، همچنین ضعف دولت مرکزی، فساد مانع توسعه این فقیرترین کشور خاورمیانه بوده است، اکنون جنگی خانمانسوز نیز بر وخامت اوضاع افزوده است. جنگی که با مداخله سران مرتجع کشورهای اسلامی منطقه، چهره‌ی جنگی فرقه‌ای را به خود گرفته و می‌رود تا این کشور را هر چه بیش‌تر به ورطه ویرانی بکشاند. بیکاری، گرانی سرسام‌آور مواد غذایی و کمبود خدمات اجتماعی به معنای آن است که ۱۰ میلیون یمنی در فلاکت و گرسنگی به سر می‌برند.

درگیری‌های درونی یمن، جنگی غیر مستقیم میان جمهوری اسلامی و عربستان است. عربستان و کشورهای مرتجع منطقه به علت اهمیت استراتژیک تنگه باب‌المندب و مرزهای مشترک با یمن، و نیز هراس از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی با قدرت‌گیری حوثی‌ها، نمی‌توانند بی‌ثباتی در یمن را تحمل کند. با توجه به این که عربستان حمایت سیاسی یا نظامی بسیاری از کشورهای منطقه از جمله مصر را جلب کرده است، به نظر می‌آید اوضاع هر چه بیش‌تر به زیان جمهوری اسلامی است. در اوضاع کنونی به نظر می‌آید، جمهوری اسلامی نمی‌تواند به دخالت مستقیم نظامی در یمن روی آورد، زیرا این اقدام می‌تواند به یک جنگ تمام عیار نه تنها با عربستان بلکه با بسیاری از دیگر کشورهای منطقه منجر گردد، اما با توجه به سیاست خارجی تاکنونی جمهوری اسلامی، سران رژیم حاضر نخواهند شد از دخالت‌گری در اوضاع داخلی کشورهای منطقه از جمله یمن چشم‌پوشند. در نتیجه حتا در صورت پیروزی نظامی هادی و نیروهای مؤتلف عربستان و عقب راندن حوثی‌ها، برقراری آرامش و صلح در این کشور در چشم‌انداز نزدیک وجود ندارد.

جنایتی که هرگز فراموش نخواهد شد

این واقعیت نشان می‌دهد که در نظم استبدادی حاکم بر ایران، تا جایی که مسئله به مخالفین این نظم، ارتباط می‌یابد، هیچ قانونی حاکم نیست. آنچه تحت عنوان دادگاه و صدور حکم علیه مخالفین مطرح می‌شود، فقط یک ظاهر سازی رسوا است. کسی که به حبس محکوم می‌شود، هر لحظه بنا به اراده فراقانونی فرمانروایان مستبد در خطر مرگ قرار دارد. راز تمام این نظم استبدادی را که هر مخالفی باید نابود شود، خمینی در سال ۶۷ عربان و آشکار برملا کرد، وقتی که دستور داد هزاران زندانی سیاسی مخالف رژیم را کشتار کنند.

رژیم جمهوری اسلامی، استثنایی در این تاریخ نیست. این رژیم میراث‌خوار رژیم استبدادی سلطنتی است و آنچه در این کشتارها انجام داده و می‌دهد، برگرفته از تجربه و شیوه عمل رژیم سلطنتی است. رژیم سلطنتی محمدرضا شاه در طول دوران زمامداری‌اش، گوی سبقت را در اختناق، سرکوب و کشتار از دیکتاتوری رضاخانی ربود. در این دوران نه ده‌ها و صدها، بلکه هزاران تن از مخالفین نظم حاکم به قتل رسیدند.

یکی از وحشیانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین جنایات این رژیم، کشتار ۹ تن از زندانیان سیاسی ایران بود که به حبس محکوم شده بودند و سال‌ها از دوران محکومیت خود را در زندان سپری کرده بودند.

روز ۲۹ فروردین سال ۱۳۵۴، ۷ تن از کمونیست‌های ایران، پیشگامان جنبش فدائی، رفقا بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، سعید (مشعوف) کلانتری، عباس سورکی، عزیز سردمدی، محمد چوپان‌زاده، احمد جلیل افشار، به همراه دو مجاهد خلق، کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوش‌دل، توسط جلاان دستگاه شکنجه و کشتار رژیم شاه، در تپه‌های اوین تیرباران شدند.

روز ۳۰ فروردین، روزنامه‌های وابسته به رژیم، خبری را که ساواک برای انتشار در اختیار آن‌ها قرار داده بود، منتشر کردند. در این خبر ادعا می‌شد که ۹ نفر از زندانیانی که قصد فرار داشتند، کشته شدند. در توضیح این خبر آمده بود که طبق اطلاعات مقامات انتظامی "تعدادی از زندانیان ماجراجو در داخل زندان مبادرت به تحریک سایر زندانیان می‌کردند. مقامات زندان تصمیم گرفتند آن‌ها را به زندان دیگری منتقل نمایند. هنگامی که اتوبوس حامل زندانیان مورد بحث جهت انتقال آنان به زندان دیگر

در حرکت بوده، زندانیان ضمن حمله به مأمورین مستقر در اتوبوس، زندانی و مجروح کردن دو نفر از آن‌ها موفق می‌شوند که از اتوبوس خارج شوند و مبادرت به فرار نمایند. در این موقع مأمورین مستقر در دو خودرو متعاقب اتوبوس که مأموریت مراقبت و محافظت از اتوبوس را به عهده داشتند، اقدام به تیراندازی به طرف زندانیان فراری کردند و در نتیجه، ۹ نفر از زندانیان کشته شدند و هیچیک موفق به فرار نگردیدند" و بعد هم اسامی ذکر شده بود.

ساختگی بودن خبر آن چنان عیان بود که حتی مردمی که غیر سیاسی بودند و از جزنی و گروه وی چیزی نمی‌دانستند، پیش از آن‌که بازجوی ساواک، بهمن نادری پور، موسوم به تهرانی، پس از قیام، واقعیت این کشتار را در جریان محاکمه خود برملا سازد، آن را باور نکردند. انعکاس آن را هم می‌توان حتی در خاطرات علم، وزیر دربار رژیم شاه به‌وضوح دید. وی چند روزی پس از این کشتار به محمدرضا شاه می‌گوید: "بی‌جهت این وجهه عالی در بین مردم و در دنیا با ندانم‌کاری‌ها لکه‌دار می‌شود". شاه هم که در واقع بدون نظر و تصویب وی این کشتار نمی‌توانست انجام بگیرد در پاسخ به وی می‌گوید: "چاره نبود، همه خرابکار بودند و فرار می‌کردند، آن بدتر بود".

گرچه در این کشتار بی‌رحمانه، دو تن از مجاهدین خلق نیز به قتل رسیدند، اما هدف اصلی شاه و ساواک او، نابود کردن گروه رفیق جزنی بود. برای این‌که خبر جعلی این جنایت عادی‌تر جلوه کند، دو مجاهد نیز به همراه گروه رفیق جزنی به گلوله بسته شدند. تهرانی بازجوی ساواک، در جریان توضیح چگونگی این کشتار افزود، حسین‌زاده که منظوراش رضا عطارپور جلاان معروف ساواک است، برای آن‌ها سخنرانی کرد و گفت: "همان‌طور که دوستان و همکاران شما که شمار رهبران فکری آن‌ها هستید و از زندان با آن‌ها ارتباط دارید، همکاران و دوستان ما را اعدام می‌کنند و از بین می‌برند، ما نیز شما را محکوم به اعدام کرده‌ایم". اگر حتی اندکی هم این ادعای جلاان ساواک حقیقت داشته باشد، در واقعیت اما، این کشتار نه به انتقام مرگ این یا آن مقام و مزدور ساواک و دستگاه سرکوب رژیم، بلکه انتقام شکست دستگاه سرکوب رژیم شاه در نابودی سازمانی بود که رفیق جزنی و گروه وی از بنیان‌گذاران آن بودند. این ترور وحشیانه دولتی، در شرایطی به مرحله اجرا درآمد که به‌رغم تمام وحشی‌گری، کشتار، دستگیری، شکنجه، زندان و اعدام‌های رژیم، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، تا اواخر سال ۵۳ به درجه‌ای از رشد و قدرت رسیده بود که دیگر آرزوی رژیم شاه و دستگاه امنیتی

و سرکوبش برای نابودی آن، نقش بر آب شده بود.

رژیم شاه، با این وحشی‌گری انتقام‌شکنش را از رفیق جزنی و یاران او می‌گرفت که آغازگر حرکتی بودند که در سیاه‌کل به ثمر نشست. حماسه‌آفرینان سیاه‌کل، آن بخش از گروه رفیق جزنی بودند که ساواک نتوانسته بود در جریان ضربات سال ۴۶ و اوایل ۴۷ به آن‌ها ضربه وارد آورد.

اما نقش رفیق جزنی و گروه او به همین‌جا خلاصه نمی‌شد و آنچه خشم و وحشی‌گری رژیم شاه را برمی‌انگیخت، نقشی بود که وی در سازمان‌دهی مقاومت زندان، آموزش و آماده‌سازی زندانیان با محکومیت‌های پائین برای پیوستن به سازمان و تأثیرگذاری بر مواضع و نظرات سازمان داشت.

تجربه مبارزاتی و آگاهی سیاسی رفیق بیژن که حاصل سال‌ها مبارزه از دوران کودکی تا دهه پنجاه بود، به وی اتوریته منحصر به فردی در زندان داده بود که فرد دیگری از آن برخوردار نبود. به‌رغم اختلاف‌نظرهایی که وجود داشت، او از حمایت اکثریت نیروهای وابسته به سازمان برخوردار بود، ولو این‌که با برخی نظرات سیاسی وی نیز موافق نبودند. این اتوریته و اعتبار، برای دستگاه امنیتی رژیم شاه تحمل‌ناپذیر بود.

علاوه بر این، رفیق بیژن، هم از طریق آموزش زندانیان سیاسی که پس از آزادی به سازمان می‌پیوستند و هم از طریق نوشته‌های متعدد خود که آن‌ها را به سازمان می‌رساند، از نظر سیاسی حضوری مستقیم در سازمان داشت و رهنمودهای سیاسی - عملی وی برای بهبود فعالیت سازمان و رفع برخی نواقص و انحرافات، تأثیر غیرقابل انکاری داشت. از این بابت نیز ساواک رژیم شاه، در پی لحظه مناسب برای از بین بردن وی و یاران دیگرش بود که دوران محکومیت آن‌ها نزدیک به اتمام بود. تصمیم شاه و ساواک او به کشتار این رفقا، باید احتمالاً در اواخر سال ۵۳ گرفته شده باشد که اعضای گروه جزنی و تعداد دیگری از زندانیان سیاسی در اواسط اسفند ماه از زندان قصر به زندان اوین منتقل شدند. چند روزی پس‌از آن، رفقا چوپان‌زاده و جلیل افشار نیز که در زندان‌های شهرهای دیگر تبعید بودند، به زندان قصر منتقل شدند و از آنجا به اوین انتقال داده شدند. هنوز کسی نمی‌دانست که علت انتقال این دو رفیق و دیگر زندانیان به اوین چیست، تا روزی که خبر کشتار این رفقا در روزنامه‌ها انتشار یافت.

این جنایت هولناک، که انعکاس وسیعی در داخل و خارج از ایران داشت، بر خشم مردمی که آرزوی رهایی از یوغ رژیم

جنایتی که هرگز فراموش نخواهد شد

ستمگر حاکم را داشتند، افزود. رژیم شاه، این برجسته‌ترین مبارزین و مدافعین خواست‌ها و آرزوهای توده‌های تحت ستم مردم ایران را کشتار کرد، اما نتوانست به‌رغم تمام کشتار و سرکوب، در برابر مردمی که خواهان نابودی‌اش بودند، دوام آورد. ۴ سال پس از این کشتار، دیگر نام و نشانی از رژیم سلطنتی باقی نمانده بود. اکنون ۴ دهه پس از کشتار رفیق جزئی و یاران او، اوضاع سیاسی ایران و جهان بسیار متفاوت از دورانی است که در ایران مبارزات چریکی سازمان در جریان بود و نظراتی از سوی رهبران سیاسی و نظری سازمان، از جمله رفیق جزئی مطرح گردید. این نظرات محصول همان دوران بود. دورانی که دیگر پس از تجربیات و اشکال مبارزاتی توده‌ای که به سرنگونی رژیم شاه انجامید، تکرار نشد و نخواهد شد. از آنجائی که این نظرات مختص شرایط سیاسی مشخص و دوران معینی از مبارزات بودند، دیگر نمی‌توانستند پس از دوره قیام، کارائی داشته باشند. بنابراین بدون دلیل نیست که امروز هم در واقعیت هیچ جریانی طرفدار این نظرات نیست. البته هستند جریانات حاشیه‌ای که ظاهراً خود را طرفدار نظرات رفیق جزئی یا رفیق احمدزاده می‌نامند. اما در حقیقت، آنها هم چنین باوری ندارند. اینان فقط می‌خواهند از نام و اعتبار سیاسی مبارزین برجسته سازمان سوء استفاده کنند. والا اگر چنین باوری می‌داشتند، گذشت متجاوز از سه دهه کافی بود که مشی سیاسی رفقا را عملی کنند و مبارزه چریکی را در ایران سازمان دهند. اما در جائی که نیروی سیاسی حاضر در صحنه مبارزه، طبقه‌کارگری است که مبارزات آن لاینقطع ادامه و رشد دارد، مسخره است که کسی ادعای مبارزه چریکی داشته باشد. وقتی که هر کوری هم دامنه وسیع جنبش‌های کارگری را در ایران می‌بیند، کسی که ادعای مبارزه چریکی را داشته باشد، نشان می‌دهد که حتا از مواضع و نظرات احمدزاده، پویان و جزئی هم چیزی نفهمیده است. نظرات رفقا مسعود و بیژن در دوران خود نقش داشتند و به پراتیک مبارزاتی یاری رساندند. تأثیر مثبت یا منفی آنها در مبارزه نیز، مختص همان دوران است. برخی نظریات رفیق جزئی بر روند مبارزه سازمان به‌ویژه از سال ۵۳ به بعد تأثیرات مثبت داشت. رفیق جزئی برخی مواضع و اشتباهات سازمان را که مرتبط با نظرات رفیق احمدزاده بود اصلاح کرد. از جمله نگرش نادرست در ارزیابی شرایط

عینی انقلاب، پریها دادن به عمل مسلحانه که از این تز اشتباه برمی‌خاست که در اینجا اعلان‌جنگ، خود جنگ است، کم‌بها دادن به عامل عینی و تأکید بیش‌ازحد بر عامل ذهنی، نادیده گرفتن مبارزات صنفی، اقتصادی و سیاسی توده‌ای. اما رفیق جزئی برخی نظرات و مواضع اشتباه نیز داشت که تا پیش از ضربات سال ۵۴ و ۵۵ یعنی دوره‌ای که سازمان یک رهبری و کادرهای باسواد و قدرتمند داشت و رفقا حمید اشرف و حمید مؤمنی نقش مهمی در هدایت سیاسی و عملی سازمان داشتند، پذیرفته نشدند. درست در شرایطی که سازمان به این نتیجه رسیده بود که تقریباً تمام انرژی خود را معطوف به جنبش کارگری نماید، تضاد کار و سرمایه در مواضع سازمان برجستگی ویژه‌ای یافته بود، نظرات رفیق بیژن در مورد توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه، پای سیاسی و نظامی جنبش، تز مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه که به یک مرحله استراتژیک ارتقاء یافته بود، نقشی که افشار غیر کارگر حتی بورژوازی به‌اصطلاح ملی پیدا می‌کردند، رامگشا نبود و کمکی به پیشبرد مبارزه سازمان نمی‌کرد. از همین روست که این مواضع نمی‌توانستند موردپنیرش سازمان قرار گیرند. رفیق بیژن درک نادرستی از تضادها داشت و تضاد کار و سرمایه در نظرات وی فرعی شده بود. یکی از اشکالات جدی در نظرات رفیق جزئی این بود که وارد یک مرزبندی ایدئولوژیک با رویزیونیسم خروشچفی نشد. همین مسئله در مورد مرزبندی با حزب توده نیز صادق بود. مرزبندی‌های رفیق بیشتر یک مرزبندی سیاسی بود که گاه تا حد یک اختلاف تاکتیکی تقلیل می‌یافت. وقتی‌که در سال ۵۶، افرادی در درون سازمان با ضعف نظری - سیاسی مفرط و آنچه در زندان از نظرات رفیق جزئی فهمیده بودند، کل نظرات رفیق را بدون نقد و بررسی جدی پذیرفته و آن را نظر رسمی سازمان اعلام کردند، عناصر فرصت‌طلب از همین نقاط ضعف نظرات رفیق بیژن به نفع افکار و نظرات ضد مارکسیستی خود بهره گرفته و بعداً به جریانی در درون کمیته مرکزی و سازمان شکل دادند که سرانجام آن، اکثریت هوادار حزب توده از کار

درآمد. اینان به نام طرفداران نظرات بیژن جزئی، به حیثیت و اعتبار رفیق جزئی لطمه زدند. اشتباهات و انحرافات در نظرات رفیق جزئی غیرقابل‌انکار بود. اما خدمات او به جنبش و مبارزات سازمان نیز به‌جای خود باقی است و همواره باید بر آن‌ها ارج نهاد. نام و یاد رفیق جزئی و گروه جزئی به‌عنوان بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران همواره در جنبش کمونیستی ایران باقی خواهد ماند. به‌جاست که این نوشته را با نقل‌قولی از رفیق جزئی خاتمه دهیم که امروز همچنان اعتبار خود را حفظ کرده است. "آن‌ها که منتظرند تا در ایران ضرورتاً دموکراسی بورژوائی حاکم شود و راه برای فعالیت سیاسی آزادانه باز شود، بیهوده انتظار می‌کشند". این جمع‌بندی جزئی از علل و عواملی است که دیکتاتوری عریان را به جزء لاینجزای سلطه طبقه حاکم بر ایران تبدیل کرده است. پس از نزدیک به نیم‌قرن از این جمع‌بندی، مردم ایران همچنان با یک دیکتاتوری عریان، اما مخوف‌تر از دیکتاتوری رژیم رضاخانی و محمدرضا شاهی مواجه‌اند، اما کم نیستند کسانی که هنوز به انتظار یک دموکراسی بورژوائی نشسته‌اند. آن‌ها به قول رفیق جزئی همچنان باید در انتظار بمانند. دموکراسی بورژوائی در ایران تحقق‌ناپذیر است. خصلت فوق ارتجاعی بورژوازی ایران با چیز دیگری جز دیکتاتوری عریان و استبداد عنان‌گسیخته سازگار نیست. از همین روست که از شکست انقلاب مشروطیت تا به امروز، اختناق، دیکتاتوری و سرکوب نه تخفیف بلکه مدام تشدید شده است. تا وقتی‌که در ایران، این طبقه ارتجاعی با یک انقلاب اجتماعی سرنگون نشود، تا وقتی‌که کارگران و زحمتکشان با درهم شکستن تمام دستگاه دولتی موجود و استقرار دولتی شورایی، دموکراسی و آزادی را برقرار نکنند، ۵۰ سال دیگر هم که بگذرد، دیکتاتوری عریان، اختناق و استبداد، بر ایران حاکم خواهد بود و طبقه ستمگر بورژوازی ایران همچنان به سرکوب و کشتار ادامه خواهد داد.

**گرامی باد اول ماه مه،
روز جهانی کارگر**

یادداشت‌های سیاسی

سهم زنان از آزمون استخدامی دستگاه‌های اجرایی

خواهند شد. ۲۰۵۱ شغل اختصاصی مردان خواهد بود و تنها ۱۶ شغل به زنان اختصاص داده شده است!!

این یک نمونه از بازار کار نابرابر است که دولت سردمدار آن بوده و البته در دیگر عرصه‌های بازار کار نیز نقش دولت از طریق سیاست‌ها و قوانینی که به اجرا درمی‌آورد، در بیرون ماندن زنان از بازار کار کاملاً بارز است. برای روشن‌تر شدن موضوع، نگاهی داریم به گزارش مرکز آمار ایران، از وضعیت اشتغال در سال ۱۳۹۲.

براساس این گزارش نرخ مشارکت اقتصادی در جمعیت ۱۰ ساله و بالاتر در این سال ۳۷/۶ درصد بوده، اما نکته مهم این است که این نرخ برای مردان ۶۳ درصد و برای زنان ۱۲/۴ درصد است. به عبارت دیگر نرخ مشارکت اقتصادی مردان ۵ برابر زنان است. جالب‌تر و عجیب‌تر آن که با وجود نرخ پایین مشارکت اقتصادی زنان، نرخ بیکاری در میان زنان بیش از دو برابر مردان است. براساس این گزارش نرخ بیکاری در بین مردان ۸/۶ درصد و در بین زنان ۱۹/۸ درصد بوده است.

به عبارتی روشن‌تر، در حالی که سهم مردان از بازار کار بیش از ۲۰ میلیون است، تنها ۳ میلیون و ۱۴۲ هزار نفر از زنان کشور شاغل محسوب می‌شوند که به ترتیب در بخش کشاورزی ۲۳/۴ درصد با ۷۳۶/۹۵۸ نفر، بخش صنعت ۲۵ درصد با ۷۸۵/۱۹۰ نفر و بخش خدمات ۵۱/۶ درصد با ۷۸۴/۶۲۱ نفر را شامل می‌شود.

این نکته نیز جالب توجه است که در کشورهایی که مانند ایران قوانین اسلامی اجرا می‌شود میزان شاغلین زن به دلیل تبعیض جنسیتی بسیار پایین‌تر از حد متوسط جهانی است که نمونه بارز آن همانا ایران و عربستان سعودی هستند.

اما نکته با اهمیت دیگر این است که تبعیض جنسیتی در بازار کار چه تاثیری بر موقعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان دارد؟

اشتغال و استقلال اقتصادی زنان یکی از پایه‌های مهم تحقق برابری جنسیتی زنان و مردان است. نداشتن استقلال اقتصادی یکی از مواردی است که سلطه مرد بر زن را تداوم می‌بخشد. این همان نکته‌ای است که مقامات مذهبی و حتا دولتی رژیم بارها به آن اذعان داشته و استقلال اقتصادی زن را عامل به خطر افتادن ارکان "جامعه‌ی (پدرسالار) اسلامی" اعلام و وظیفه اصلی زنان را "رسیدگی به امور خانه، بچه‌داری و تامین خواست‌های مردان" دانسته‌اند.

بیکاری گسترده در میان زنان از سویی و نیاز اقتصادی از سوی دیگر عاملی است که زنان را مجبور به تن دادن به شرایط سخت کاری با دستمزدهای بسیار پایین می‌کند. زنانی که به این شرایط تن می‌دهند عموماً به دلیل نیاز شدید اقتصادی است و همین نیاز به کار برای تنها زنده ماندن، عاملی است که آن‌ها را برای مقابله با

تعرضات کارفرما به حقوق‌شان، بسیار ناتوان می‌کند. دستمزدهای بسیار پایین زنان کارگر در واقع نتیجه‌ی همین شرایط است.

فقر همچنین باعث رانده شدن گروهی از زنان به بازارهای غیررسمی همچون مواد مخدر و تن فروشی می‌شود. این زنان از سویی با بیماری‌های جسمی و روانی متعددی در جنگ هستند و از سوی دیگر چون کارشان خلاف مقررات است و هیچ قانونی از آن‌ها حمایت نمی‌کند هم در معرض خشونت مشتریان و به سرعت رفتن اموال‌شان قرار دارند و هم در صورت دستگیری با مجازات زندان و حتا اعدام روبرو هستند.

زنان سرپرست خانوار با جمعیتی حدود ۳ میلیون که سرپرستی حدود ۱۵ درصد از خانوارهای ایرانی را برعهده دارند، یک نمونه‌ی بارز از وضعیت زنان جامعه است، زنانی که به دلیل شرایط نابرابر در بازار کار ۸۲ درصد شان (براساس اعتراف مقامات دولتی) بیکار هستند. زنانی که عموماً در بدترین شرایط معیشتی بسر برده و جزء فقیرترین گروه‌های جامعه هستند.

بنابر این اشتغال یک موضوع محوری برای زنان است. تا زمانی که زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار نباشند و در زمینه اشتغال و ورود به بازار کار با موانع این‌چنینی روبرو هستند، هم شاهد تبعیض گسترده در دستمزدها و دیگر شرایط کار بین زنان و مردان خواهیم بود و هم نابرابری جنسیتی در جامعه به قوت خود باقی خواهد ماند. همین فقر و نابرابری جنسیتی در مرحله‌ی بعد عامل بسیاری از نابسامانی‌ها و آسیب‌های اجتماعی برای زنان هستند. آزمون استخدامی دستگاه‌های اجرایی یک نمونه از نقش دولت در شکل‌گیری این شرایط و تحمیل نابرابری جنسیتی به زنان است. آزمون استخدامی دستگاه‌های اجرایی یک نمونه از نقش دولت‌های دینی در تشدید نابرابری جنسیتی است.

جمهوری اسلامی مسبب اصلی درگیری‌های اخیر در بلوچستان و خوزستان

به گفته‌ی سعید منتظرالمهدی معاون اجتماعی ناجا از ابتدای سال تاکنون ۱۶ مامور نیروی انتظامی کشته شده‌اند. براساس گزارش‌های منتشره ۵ تن از نیروهای انتظامی در جریان انفجار مین در مرز سومار از توابع قصرشیرین، ۳ نفر در شهر حمیدیه و در جریان حمله مسلحانه به یک ایست بازرسی روز ۱۳ فروردین و ۸ نفر در حمله گروه جیش‌العدل به یک پاسگاه مرزی بین پیشین و باهوکلان روز دوشنبه ۱۷ فروردین در استان سیستان و بلوچستان کشته شده‌اند.

همچنین دو تن از نیروهای سپاه پاسداران که از آن‌ها به عنوان نیروهای مخابراتی سپاه نام برده شده، در منطقه بیرک شهرستان مهرستان (زابل) - در مسیر سراوان و ایرانشهر) در استان سیستان و بلوچستان روز ۲۰ فروردین در جریان یک حمله مسلحانه کشته شدند.

به گزارش خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران و به نقل از قاسم رضایی فرمانده مرزبانی نیروی انتظامی، در طول سال گذشته بیش از ۷۰ درگیری در طول مرز مشترک ایران و پاکستان روی داده و ۸۰ گروه مخالف و قاچاقچی در پاکستان اسکان دارند که در طول مرزها فعال هستند. تنها ساعاتی قبل از اعلام حمله نیروهای جیش‌العدل به پاسگاه مرزی، سپاه پاسداران از کشتن تعدادی از نیروهای مسلح مخالف در بلوچستان خبر داده بود.

همچنین براساس اخبار منتشره بارها گروه‌هایی با هدف انجام عملیات مسلحانه و یا بمب‌گذاری قصد ورود به ایران به‌ویژه از مرزهای شرقی کشور را داشته‌اند. سوم دی‌ماه وزیر اطلاعات از دستگیری سه نفر که حامل مواد منفجره بودند در مرزهای شمال شرقی کشور خبر داده بود. این تحركات در مرزهای شرقی کشور همچنین می‌تواند علامت سواالی در رابطه با خبر انفجار مین در مرز سومار بگذارد و علت کشته شدن ۵ مامور نیروی انتظامی را با شک و تردید همراه سازد.

اما از مجموع این اخبار چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ خیلی ساده: تشدید درگیری‌ها در مناطقی که اقلیت‌های ملی (و مذهبی) به‌شدت فقیر و تحت ظلم قرار دارند. آن‌چه که ما پیش از این بارها اعلام کردیم و از جمله در شماره ۶۷۹ نشریه کار که در نیمه دوم مهرماه سال گذشته به چاپ رسید، با نقد و افشای سیاست‌های سرکوب‌گرانه جمهوری اسلامی و تداوم آن نوشتیم: "واقعیت این است که سیاست کنونی بی‌کم و کاست در تمام دوران حکومت اسلامی جریان داشته و هرگز نتوانسته این مشکل را حل کند. بلوچستان، خوزستان و کردستان هر کدام نمونه‌ی برجسته‌ی این موضوع هستند. فقر، بیکاری، تبعیض، سرکوب همه از عواملی هستند که زمینه را برای جذب جوانان این مناطق به گروه‌های مخالف حکومت فراهم می‌سازند و سیاست‌های رژیم نه تنها به تداوم این معضلات که به گسترش آن‌ها نیز دامن می‌زند. موضوع آن زمان پیچیده‌تر و حادثه‌تر می‌شود که بحران منطقه‌ای بر بستر چنین شرایطی می‌تواند زمینه‌ساز جذب هر چه بیشتر جوانان محروم این مناطق به گروه‌های مخالف حتا نیروهای وابسته و یا نزدیک به داعش شود.

بنابراین در شرایط کنونی، نه تنها انتظار برای حل مساله اقلیت‌ها در کابینه روحانی بیهوده است، بلکه با توجه به بحران کنونی منطقه باید انتظار تشدید بحران در این مناطق و واکنش‌های توده‌های تحت ستم آن را حتا با هدایت و رهبری گروه‌های ارتجاعی انتظار داشت". وقایع اخیر و اعترافات مقامات سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی، اثبات آن‌چیزی است که ما پیشتر اعلام کرده بودیم.

اگر تا دیروز سیاست‌های ارتجاعی داخلی رژیم عامل بوجود آمدن این شرایط بودند، امروز سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی و بحران منطقه‌ای نیز به آن افزوده شده و به‌ویژه منجر به رشد بیش از پیش جریان‌های ارتجاعی مذهبی و ناسیونالیستی بویژه در بلوچستان و حتا خوزستان گردیده است.

امروز شنیدن اخبار به خاک سپردن نیروهای نظامی رژیم در شهرهای گوناگون ایران که در

یادداشت‌های سیاسی

جمهوری اسلامی مسبب اصلی درگیری‌های اخیر در بلوچستان و خوزستان

جنگ‌های عراق و سوریه کشته شده‌اند، به امری عادی تبدیل شده است. روز ۲۰ فروردین جنازه ۷ پاکستانی که توسط سپاه به عراق فرستاده شده بودند در شهر قم به خاک سپرده شد. حتا تعدادی از فرماندهان نظامی سپاه نیز در بین کشته‌شدگان هستند. طبیعی‌ست که پاسخ دولت‌هایی که در مقابل دولت ایران صف کشیده‌اند، به‌ویژه دولت‌های عربی از نمونه عربستان، به حضور نظامی ایران در جنگ‌های منطقه‌ای، تنها محدود به بمباران یمن نخواهد بود و آن‌ها دست خود را برای کمک‌های مالی و تسلیحاتی به گروه‌هایی همچون "جیش‌العدل" باز می‌بینند. همان‌طور که پیش از این، در دادن کمک به گروه‌های ارتجاعی مذهبی مخالف دولت بشار اسد تردید نکردند. و طبیعی‌ست که هر قدر بر هیزم این آتش افزوده شود، شعله‌های آن نیز بزرگتر و مخرب‌تر خواهند شد.

البته ریشه‌ی اصلی این اتفاقات همان‌طور که گفته شد در سیاست‌های داخلی حاکمیت و شرایط مشخص این مناطق است. برای نمونه در بلوچستان این بحران حادث از دیگر نقاط کشور است. اگر به میزان فقر، بیکاری، اعدام و دیگر اشکال سرکوب دولتی در این منطقه بنگریم، می‌بینیم که مردم بلوچستان از این منظر بیش از دیگر مناطق کشور در معرض ستم قرار دارند و با توجه به زمینه‌ی نارضایتی‌های ملی و مذهبی، و در کنار آن ویژگی‌های جغرافیایی، درگیری‌ها در این منطقه بیش از دیگر مناطق کشور است. هم‌اکنون نرخ بیکاری در استان سیستان و بلوچستان بین ۳۵ تا ۴۰ درصد برآورد می‌شود. حتا براساس آمارهای رسمی، نرخ بیکاری در این استان بسیار بالاتر از متوسط کشوری است. در سال ۸۹ نرخ بیکاری استان معادل ۷/۳۶ درصد اعلام شده بود. آمارهای رسمی همچنین حکایت از بیکاری ۸/۴۴ درصدی در سراوان و ۲/۴۳ درصدی در ایرانشهر (دو شهر مهم استان) دارند، این دو شهر به ترتیب سومین و پنجمین شهر کشور با نرخ بالای بیکاری (نرخ رسمی) هستند. نرخ بی‌سوادی نیز در استان بسیار بالاست، ۳۲ درصد بی‌سوادی در میان جمعیتی که در سن تحصیل قرار دارند!! امید به زندگی (طول عمر) در این استان ده سال پایین‌تر از نرخ متوسط کشوری و پایین‌ترین میزان امید به زندگی در کشور است که حکایت از فقر گسترده در میان توده‌های محروم سیستان و بلوچستان دارد.

در حالی که براساس برآوردهای مرکز آمار متوسط درآمد یک خانوار روستایی در سال ۹۲ معادل ۱۲ میلیون و ۹۵ هزار تومان بوده، درآمد متوسط روستاییان استان سیستان و بلوچستان (که نیمی از جمعیت استان را تشکیل می‌دهند) برابر

با اعتصاب و اعتراض خیابانی به پیشواز اول ماه مه برویم

تشکل‌های‌شان می‌توانند به همین شیوه عمل کنند. اول ماه مه روز خاموش ساختن ماشین‌ها و توقف تولید است. اعتراضات و اعتصابات گسترده کارگری در سال ۹۳ و ادامه آن در سال جاری، حاکی از آن است که کارگران مستعد و آماده اعتراض و اعتصاب هستند. اعتراض و اعتصابی که باید توسط کارگران آگاه و پیشرو و رهبران عملی کارگری حول محوری‌ترین خواست‌های کارگری سازماندهی شود.

اول ماه مه در عین حال موقعیت مناسب دیگری‌ست که اتحاد عمل‌های کارگری را گسترش داده و آن را تقویت کنیم. خواست‌ها و مطالبات طبقه کارگر خاصه مهم‌ترین و محوری‌ترین خواست‌های کارگری در مقیاس عمومی و سراسری، خواست‌های یکسان و واحدی هستند. تمام قطع‌نامه‌ها و بیانیه‌هایی که در سال‌های گذشته توسط تشکل‌های کارگری و تشکل‌های فعالان کارگری به مناسبت اول ماه مه انتشار یافته است، همین واقعیت را اثبات می‌کند. اول ماه مه روزی‌ست که می‌تواند و باید حول آن بیانیه و قطع‌نامه مشترک صادر نمود، شانه به شانه هم داد و به اعتراض و مبارزه مشترک برخاست. روند جدائی تشکل‌ها در موضوع اول ماه مه که از سال ۹۰ آغاز گشته بود و در سال ۹۲ به اوج خود رسید، خوشبختانه در سال ۹۳ با چرخشی ترمیم شونده همراه بود. سازماندهی اتحاد عمل‌های چندگانه در سال ۹۳، در مقایسه با سال قبل از آن که هیچ‌گونه اتحاد عملی صورت نگرفته بود، گامی به جلو، در راستای سازماندهی اتحاد عمل‌های بزرگتر بود. گامی را که سال گذشته در این زمینه برداشتیم، امسال با گام بزرگتری باید تکمیل کنیم. در شکل‌دهی به چنین اتحاد عملی در اول ماه مه نیز دو تشکل مستقل کارگری، سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نی‌شکر هفت‌تپه، نقش مهم و محوری دارند. وظیفه این دو سندیکاست که به عنوان دو تشکل مستقل و پیشرو و با اتوریته در جنبش کارگری، وارد عمل شوند، اتحاد عمل‌های بزرگتری را سازمان دهند و جنبش کارگری را گام دیگری جلو برانند.

بیانید دست در دست هم نهم، متحد و یک‌پارچه به پیشواز روز جهانی کارگر برویم و اول ماه مه را به روزاعتصاب و اعتراض خیابانی تبدیل کنیم.



با ۶ میلیون و ۷۱۳ هزار و ۲۰۰ تومان بوده است، یعنی به طور متوسط ماهانه چیزی کمتر از ۵۶۰ هزار تومان!!

خوزستان نمونه دیگر این موضوع است. به‌گفته‌ی مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی خوزستان، براساس سرشماری سال ۹۰، نرخ بیکاری در استان ۲۷ درصد و در برخی شهرستان‌های استان ۴۰ درصد بوده است.

به گزارش خبرگزاری مهر ۷ شهر مسجدسلیمان، باوی، دشت آزادگان، اندیکا، شادگان، اندیمشک و خرمشهر جزء ۲۰ شهری هستند که دارای بالاترین نرخ بیکاری در کشور می‌باشند. به‌گفته‌ی مدیرکل آمار استانداری خوزستان نرخ بیکاری مسجد سلیمان ۴۳ درصد است و در طی سال‌های ۸۵ تا ۹۰ (که بحران اقتصادی به مرحله‌ی حاد کنونی نرسیده بود) نرخ رشد اشتغال در این استان منفی بوده است!! براساس تحقیق مرتضی افقه و طلیعه قنوتی فر که در شماره اول مجله اقتصاد و توسعه منطقه‌ای در نیمه اول سال ۹۰ انتشار یافته، سال ۸۵ در مناطق شهری استان خوزستان ۵۳ درصد از مردم و در مناطق روستایی ۳۶ درصد زیر خط فقر بودند و کیست که نداند در طول تمام این سال‌ها بر تعداد انسان‌هایی که به زیر خط فقر رانده شده‌اند افزوده شده است.

مردم این استان‌ها همچنین با مشکلاتی از قبیل نبود و یا کمبود آب آشامیدنی، برق، بهداشت و درمان و بسیاری از خدمات و امور زیربنایی روبرو هستند. بعد از گذشت ۲۷ سال از پایان جنگ ایران و عراق، هنوز آثار جنگ و ویرانی‌های آن بر پیشانی استان خوزستان و شهرهای آن هویداست. گزارش‌های متعددی از عمق دردناک فقر در این مناطق منتشر شده است.

استان کردستان نیز با مشکلاتی کم‌وبیش مشابه روبروست. نرخ بیکاری در این استان نیز براساس آمارهای دولتی دومین نرخ بالای بیکاری در کشور است. در فروردین سال گذشته استاندار کردستان نرخ بیکاری در استان را بسیار بالاتر از آمارهای رسمی و بالای ۲۸ درصد اعلام کرد.

مشکلات امنیتی، فرهنگی و سیاسی از دیگر مشکلات این استان‌هاست، برای نمونه اعدام زندانیان سیاسی در سال‌های اخیر اغلب در این سه استان بوده است. در یک جمله فقر، بیکاری، سرکوب و ستم ملی عامل اصلی این وقایع است و دولت جمهوری اسلامی نقش بسزایی در استمرار و بقای آن دارد. و بی‌هیچ تردیدی تا زمانی که سیاست‌های کنونی ادامه دارد و به بیانی دقیق‌تر تا زمانی که جمهوری اسلامی در ایران برقرار است این وضعیت ادامه خواهد داشت و از میان توده‌ها و یا سربازانی که به اجبار به خدمت نیروی انتظامی، ارتش و سپاه درمی‌آیند قربانی‌های دیگری می‌گیرد. فراز و فرودهای آن را نیز شرایط مشخص تعیین می‌کند.

تنها دولتی که با فقر و بیکاری مبارزه کرده و برابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ملیت‌های ساکن ایران را تضمین و تأمین کند، می‌تواند بر این وضعیت نقطه‌ی پایانی بگذارد و این تنها حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان خواهد بود.

یادداشت‌های سیاسی

سهم زنان از آزمون استخدامی دستگاه‌های اجرایی

آزمون استخدامی دستگاه‌های اجرایی که قرار است روز جمعه اول خردادماه برگزار شود، یک نمونه روشن از تفکیک و تبعیض جنسیتی در نظام جمهوری اسلامی است، نظامی به معنای کامل کلمه زن‌ستیزی، ستیزی که سرتاپای آن را فرا گرفته است.

براساس این آزمون قرار است ۷۳۹۳ نفر در سازمان‌های دولتی به صورت پیمانی استخدام شوند که از این تعداد ۴۷۹۲ نفر مربوط به سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور می‌باشد و ۲۶۰۱ نفر دیگر مربوط به سازمان‌ها و نهادهایی چون دیوان عدالت اداری، ادارات مختلف استان خراسان شمالی، سازمان امور مالیاتی، وزارت اقتصاد و دارایی، پزشکی قانونی، ثبت احوال، سازمان دامپزشکی، سازمان زمین‌شناسی و اکتشافات معدنی، سازمان سنجش آموزش کشور، سازمان ملی بهره‌وری، سازمان هواپیمایی، اورژانس تهران و سازمان علمی و تحقیقاتی وابسته به نهاد ریاست جمهوری خواهد بود. اولین نکته جالب توجه در این آزمون ثبت نام

بیش از ۱۶۷ هزار نفر است، یعنی برای هر شغل ۲۳ نفر داوطلب وجود دارد. اما از آنجا که موضوع این یادداشت به سهم زنان در آزمون استخدامی اختصاص دارد از این موضوع عبور می‌کنیم.

براساس جداول منتشره از ۴۷۹۲ نفری که قرار است از طریق آزمون به استخدام سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور در بیابند ۲۴۱۶ نفر مرد و ۲۳۷۶ نفر زن خواهند بود. این تفکیک جنسیتی نیز به تفکر اسلامی برمی‌گردد که برای کلاس‌ها و دوره‌هایی که زنان شرکت می‌کنند، تنها معلم زن استخدام خواهد شد.

جدا از این که همین مورد تفکیک جنسیتی نیز از اساس بیهوده و ارتجاعی است، اما نکته مهمتر در نوع استخدام و تفکیک جنسیتی در سایر سازمان‌ها و نهادها می‌باشد. از مجموع ۲۶۰۱ نفری که قرار است در این همه سازمان و نهاد دولتی استخدام شوند ۵۳۴ نفر به صورت مشترک از میان داوطلبان زن و مرد استخدام

در صفحه ۸

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک:

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097
نام صاحب حساب: Stichting ICDR
IBAN:
NL08INGB0002492097
BIC: INGBNL2A
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://74.91.172.162/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaiyan (Aghaliyat)
No 691 April 2015



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه ست (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه ها در روزهای:

سه شنبه و پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، میتوانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی